

## مقایسه تطبیقی کارکرد اسطوره در شعر خلیل حاوی و منوچهر آتشی

سید علی سراج\*

### چکیده

اسطوره‌ها بر پایه فطرت آدمیان شکل می‌گیرند و در هر دوره سیلانی دارند و در ذهن و زبان مردم جاری می‌شوند. از این روی باید اسطوره را فصل جدایی ناپذیر ادبیات دانست. شاعران و ادیبان، هرگاه آمال و آرزوهای ملت خود را در خطر می‌دیدند به اسطوره روی می‌آوردند. یکی از پرتحول‌ترین دوره‌های ادبی در ادبیات فارسی و عربی، دوره معاصر است که با بررسی آثار و افکار شاعران این دو سرزمین می‌توان دریافت که تحت تأثیر عواملی همچون تحولات سیاسی اجتماعی، نفوذ استکبار، فشار استبداد داخلی و غیره شاعرانی چون قروی، فواد خطیب، و خلیل حاوی از لبنان و فرخی یزدی، ملک الشعرای بهار و منوچهر آتشی و ... از ایران به منظور شکل‌دهی وطنی با جلوه‌های ملی، مبارزه با استبداد و احیای هویت ملی، سروده‌های خود را با اسطوره‌گرایی عجین کرده‌اند. در پژوهش حاضر جلوه‌های اسطوره در شعر خلیل حاوی (۱۹۱۹-۱۹۸۲) و منوچهر آتشی (۱۳۱۰-۱۳۸۴) با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه مکتب ادبیات تطبیقی امریکایی، بررسی می‌شود. توجه به کارکرد اسطوره به عنوان ابزاری برای بیداری ملت، توجه به جنبه‌هایی از میراث کهن اسطوره‌های فارسی و عربی و اساطیر یونانی که انسان معاصر را به مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم و ستم فرامی‌خواند، مهمترین وجوه همانندی و تشابه در شعر دو شاعر است.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات تطبیقی، اسطوره، سیالیت و تداوم اسطوره، خلیل حاوی، منوچهر آتشی.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور. ali.seraj78@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۵

## ۱. مقدمه و بیان مسأله

اصطلاح ادبیات تطبیقی ترجمه تحت‌اللفظی واژه فرانسوی (Compare Litterature) و انگلیسی (comparative literature) است. پژوهش و تطبیق میان وجوه همسان عناصر ادبی کشورهای گوناگون موضوع اصلی و برجسته ادبیات تطبیقی است (کفافی، ۱۹۷۲: ص ۲۴).

این شیوه از تحلیل به بررسی روابط خواه داد و ستد و خواه تأثیر و تأثر از یک سو و از سوی دیگر زمینه‌های دانش و فرهنگ در هنرهایی چون نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و ادبیات می‌پردازد (عبود، ماجد و دیگران، ۱۴۲۰: ص ۳۲-۳۴). نوع نگرش ادیبان و اندیشمندان به این شاخه جدید از ادبیات به همراه اختلاف نظر آنان در مورد حدود و مرزهای آن و نیز برخورد و ارتباط ادبیات یک ملت با دیگری، باعث پیدایش تعاریف، نظریات و مکاتب متفاوتی شده است که در رأس آنها دو مکتب فرانسوی و امریکایی قرار دارد.

مکتب امریکایی در نیمه اول قرن بیستم با انقلابی علیه روش‌های تاریخی در بررسی‌های ادبی و با تأکید بر جوهر ادبی و شعری و با دیدی زیبایی‌شناسانه در ادبیات ظهور کرد. این مکتب برخلاف مکتب فرانسوی مسأله تأثیر و تأثر را اساس نمی‌داند و معتقد است که هدف از پژوهش تطبیقی دستیابی به نتایجی است که مربوط به ذوق ادبی و به دنبال آن جوانب زیبایی ادب باشد. وجود تشابه بین روش‌های ادبی و نیز وجود افکار مشابه در میان مجموعه‌ای از ادبیات‌های مختلف جهان و یا بین ادبیات دو ملت می‌تواند به تنهایی برای بررسی‌های تطبیقی کافی باشد (عبود، ماجد و دیگران، ۱۴۲۰: ص ۳۰-۳۴). با توجه به اینکه ادبیات تطبیقی امریکایی نوعی مطالعه فرهنگی است، و از آنجا که بنا بر باور اسطوره‌شناسان، اسطوره رؤیای جمعی بشر است و انسان را از فردگرایی و رؤیای فردی به سوی اندیشه و سرشت انسانی رهنمون می‌کند (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۴ و ۱۵ / مورنو، ۱۳۷۶: ۲۰ / کمبل، ۱۳۷۷: ۸۳)، بررسی تطبیقی کارکرد اسطوره در شعر معاصر، نتایج خوبی در پی خواهد داشت که می‌تواند در تحلیل پشتوانه فرهنگی دو ادبیات و همچنین سیالیت اسطوره، راهگشا باشد.

جوزف کمبل معتقد است «یکی از چیزهای که در اسطوره پیش می‌آید، این است که در قعر هاویه، صدای رستگاری به گوش می‌رسد.» (۱۳۷۷: ۶۹). به همین دلیل هرگاه انسان دچار سختی‌ها شود، به اسطوره روی می‌آورد.

سید قطب معتقد است: «قهرمان اسطوره‌ای همیشه در رؤیای بشر حضوری پررنگ داشته است؛ زیرا جوامع در تمامی تاریخ برای رهایی خود از بند جور و ستم چشم به راه پهلوانی است تا بیاید و آزاد زیستن و رهایی از یوغ استبداد را برایشان به ارمغان بیاورد و چون چنین نشود، در عالم خیال منتظر رسیدن منجی می‌مانند؛ منجیانی که آنها را در لباس هرکول، آشیل، رستم، عنتره ترسیم می‌کنند و به ایشان عشق می‌ورزند.» (قطب ۱۴۱۷: ۱۴).

از آن‌جا که هر شاعر و هنرمندی، هنر خود را با استفاده از اجزا و مواد فرهنگ و ملیت خود عرضه می‌کند، اسطوره‌ها بخشی از ملیت، تمدن و فرهنگ هر ملتی را تشکیل می‌دهند و به مرور زمان تبدیل به نمادهای ملی می‌شوند، به این سبب ابزاری کارآمد برای برخی از کاربردهای هنری محسوب می‌شوند (لوفلر، ۱۳۶۶: ۴۸ و عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۳۳).

شاعران معاصر از عناصر و اجزا و شخصیت‌های اسطوره‌ای به عنوان نمادهای اجتماعی استفاده کرده، و در برخی موارد نمادهای ابداعی - اجتماعی خود را بر پایه شخصیت‌های ملی و اسطوره‌ای ساخته‌اند؛ به همین دلیل شعر معاصر از بسیاری جهات با مسائل سیاسی آمیخته است و از همین‌رو اسطوره‌ها چون با ملیت و سیاست کارکرد دو سویه‌ای دارند در شعر معاصر برای نمادهای سیاسی و اجتماعی ابزاری مناسب تشخیص داده شده‌اند (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است. دامنه پژوهش مجموعه اشعار منوچهر آتشی و خلیل حاوی است. کوشش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که دلایل روی آوردن و وجه تشابه خلیل حاوی و منوچهر آتشی به مطرح کردن شخصیت‌ها و بن‌مایه‌های اساطیری چیست؟ و بینش اساطیری در شعر این دو شاعر چه کارکردی دارد؟

از جمله سابقه پژوهش درباره شعر خلیل حاوی و منوچهر آتشی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: کتاب «مع خلیل حاوی فی مسیره حیاة و شعره، ایلیا الحاوی، دار الثقافة»، که از زندگی و شعر خلیل حاوی سخن گفته است. کتاب «الأسطورة فی الشعر العربی المعاصر، یوسف حلاوی، دار الآداب، ۱۹۹۴» و نیز کتاب «الأسطورة فی الشعر المعاصر، أسعد رزوق، مجلة آفاق، ۱۹۵۹» که نکات ارزشمندی در مورد شاعران تموزی و اسطوره تموز و مسیح (ع) بیان کرده‌اند. همچنین ریتا عوض در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان: «أسطورة الموت و الانبعاث، ۱۹۷۴، صص ۹۵-۱۱۲» که با راهنمایی خلیل حاوی نوشته شده است، به تفصیل، اسطوره‌های رستاخیز را در شعر خلیل حاوی بررسی کرده است.

ریتا عوض در کتابی دیگر با نام: «خلیل حاوی: فلسفه الشعر و الحضارة، دار النهار، ۲۰۰۲، صص ۳۷-۴۰» به اسطوره در شعر خلیل حاوی اشاره کرده است. پس از آن باید کتاب «الاتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث، سلمی الخضراء الجیوسی، ۲۰۰۱، صص ۷۹۴ الی ۸۲۲» را نام برد که در فصلی از آن با عنوان «الأسطورة و النموذج الأعلى»، به بررسی مختصر اسطوره تموز در شعر شاعران تموزی پرداخته است. عدنان الظاهر نیز در مقاله‌ای با عنوان «مسیح السیاب و مسیح خلیل حاوی، مرکز الرافدین للدراسات و البحوث الاستراتيجية، ۲۰۱۲» به مقایسه مسیح (ع) در شعر سیاب و خلیل حاوی پرداخته است. علی سلیمی و پیمان صالحی در مقاله‌ای با عنوان بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی (مجله زبان و ادبیات عربی، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۰) به بررسی اسطوره سندباد و تطابق آنها در شعر این دو شاعر پرداخته‌اند. هادی رضوان و نسرین مولودی در مقاله‌ای با عنوان بررسی شخصیت مسیح (ع) در شعر خلیل حاوی (دوره ۵، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۲) به بررسی شخصیت مسیح در شعر خلیل حاوی پرداخته‌اند. در زمینه شعر آتشی نیز تنها پژوهش، مقاله عالی عباس‌آباد (۱۳۸۷) است که به بررسی «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن» پرداخته است. محقق در این مقاله بیشتر به طور کلی کاربرد اسطوره در شعر شاعران معاصر فارسی پرداخته است و اگرچه عنوان مقاله به اسطوره در شعر آتشی اشاره دارد، بخش مختصری از مقاله به صورت توصیفی به شخصیت‌های اساطیری در شعر آتشی پرداخته و به کارکردهای اسطوره‌ای در شعر شاعر، اشاره‌ای نشده است.

پژوهش حاضر از این نظر که به کارکرد اسطوره در شعر دوشاعر معاصر فارسی و عربی با توجه به تحولات سیاسی اجتماعی دوره معاصر که نظریه پردازان معتقدند عصر اسطوره-زدایی است، پرداخته است و به موضوع سیالیت اسطوره و پیوند آن با تحولات سیاسی اجتماعی معاصر پرداخته، کاملاً بدیع و نو است.

## ۲. شکل‌گیری، تداوم و جابه‌جایی اساطیر

از آنجا که اسطوره رؤیای جمعی انسان است و عمیقاً در سرشت انسان ریشه دارد، تولد اسطوره‌ها، شکل‌گیری، نوع و هدف آنها بستگی به نیازهای فکری و روانی، زمانی و مکانی، فرهنگ ملت‌ها و شرایط اجتماعی-اقتصادی و آیینی حاصل از آنها دارد. «اسطوره هرگز نابود نمی‌شود، تغییر شکل می‌دهد، و با انطباق خود با مسائل و مضامین تازه، حیاتی تازه از سر می‌گیرد و به دوام و پایداری می‌رسد» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۵).

«هر نسلی به هنگام بازگویی اساطیر، اسطوره‌هایش را به نفع اندیشه عصر خویش بازسازی می‌کند، به سخنی دیگر هر بازخوانی از اساطیر، انعکاس دوران بازخوانی را در آن اسطوره سبب می‌شود» (پیشوازاده، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۶۴ و آیدنلو، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۵). از آنجا که اسطوره در مسیر باورها و نیازهای مردم قرار می‌گیرد، طبعاً با مردم زندگی می‌کند و با تغییر باورها و نیازها، نوع معیشت، واکنش‌های روانی، فرهنگی و اجتماعی دگرگون می‌شود، تأثیر می‌گذارد و تأثیر می‌پذیرد و کارکردها و هدف‌های تازه‌ای پیدا می‌کند. گاهی ادغام و ترکیب و ابدال می‌شود؛ ولی در همه حال پیامی روشن و رسا و شناخته شده دارد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۰، فرای، ۱۳۷۷: ۲۹۵، کوپ، ۱۳۸۴: ۱۷۰ و روتون، ۱۳۷۸: ۷۵).

اسطوره به دلیل ماهیت سیال و جنبه ناخودآگاهی‌اش در ذهن و زبان مردم، نامیراست؛ ولی در هر دوره متناسب با خواست‌ها و علایق افراد همساز و در شکل‌های مختلف نمایان می‌شود.

### ۳. وجه اشتراک کارکرد اسطوره در شعر خلیل حاوی و منوچهر آتشی

خلیل حاوی از جمله شاعران معاصر عرب است که زبان رمز و اسطوره را برای بیداری ملت عرب و مقاومت آنها در برابر دشمن برگزید. شعر او سرشار از اسطوره‌هایی است که آنها را به دلیل جهانی بودنشان برگزیده است، اسطوره‌هایی که از میراث کهن عرب یا یونان باستان نشأت می‌گیرد و انسان معاصر را به مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم و ستم فرا می‌خواند (حمدان، ۱۹۵۸: ۳۲).

حاوی دارای چند اثر است که عبارتند از ۱- نهر الرماد (۱۹۵۷) ۲- النادی والریح (۱۹۶۱) ۳- بیادر الجوع (۱۹۶۵) ۴- الرعد الجریح (۱۹۷۹).

اندیشه و احساس این شاعر دارای دو قطب است، قطب نخستین دلتنگی از زندگی و احساس بطلان در کوشش برای رسیدن به یقین، که این شاعر را به تفکر در برابر زندگی وا می‌دارد و قطب دوم ایمان او به پیکار و جستجوی آفاق نو و رسیدن به پیروزی است (جحا، ۱۹۹۹: ۲۲۸).

او با خارج شدن از واقعیت و به‌کارگیری اسطوره توانسته ارتباط گذشته با حال و حقیقت با خیال را برقرار کند. حاوی اسطوره را تجلی تجربه بین مجردات و محسوسات می‌داند که از دلالت‌های تاریخی فراتر رفته و الهام‌گر ابعاد جدیدی است که حال را به گذشته و آینده پیوند می‌دهد و باعث رشد واقعیت در رؤیا می‌شود. وی اذعان دارد که (مقاومت و تلاش

برای زندگی دوباره به عنوان یک عنصر اصلی در شعر او، نشأت گرفته از فرهنگ و حکایات شعبی و پدیده‌های طبیعی است که در کلماتی همچون تموز، عنقا، بل، سندباد، و ... متجلی می‌شود. او از آفت شعر شعبی که با اسلوب داستانی، پدیده‌ها و حوادث را وصف می‌کند، پرهیز کرده و حکایت یا اسطوره را به رمز تبدیل کرده و اساس پنهان قصیده قرار داد است.» (جحا، ۱۹۹۹: ۲۳۲-۲۲۳).

به همین دلیل از زبان روزمره بهره می‌جوید؛ یعنی همان وسیله‌ای که او را به اقشار جامعه نزدیک می‌کند و زمینه تبدیل واقعیت‌ها را به شعر فراهم می‌آورد. وی به اسطوره‌های کهن عرب نظیر سندباد و اسطوره‌های یونان باستان همچون تموز می‌پردازد تا پایداری و روح امید را در دل خفته ملت عرب بیدار کند.

منوچهر آتشی نیز شاعری است که دغدغه‌هایی نظیر مشکلات کنونی جهان و وضعیت انسان در جهان معاصر و چگونگی طرح آنها در شعر داشته است. تمام مسائل جهان معاصر توانسته است موضوع شعر او قرار گیرد. به عبارت دیگر، وی درباره هر چیزی از جهان اطراف خود دیدی شاعرانه دارد. یکی از اصلی‌ترین تم‌های اشعار او، پدیده صنعتی شدن جهان و مشکلات ناشی از آن است که به گونه‌های مختلف گریبان انسان شرقی و غربی را گرفته است. به همین جهت آتشی، بیشترین توانمندی‌ها و فعلیت‌های خود را صرف طرح و بررسی مشکلات بشری در جهان کنونی و کیفیت بازتاب آنها در شعر خود کرده است (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

موارد یاد شده باعث شده تا آتشی به اسطوره‌پردازی روی آورد و با بازگشت به گذشته اساطیری ایران، خواستار آزادی، مجد و عظمت و آرامش برای جامعه بشر است. به همین دلیل کمتر شخصیت اسطوره‌ای ایران باستان است که در شعر آتشی نیامده باشد، از شخصیت‌هایی چون رستم، سهراب، اسفندیار، تهمینه و کورش گرفته تا مکان‌هایی چون شهر استخر و تخت جمشید و کتاب‌های ایران باستان مانند اوستا و فرشتگانی چون امشاسپندان و ... در شعر آتشی برگزیده شده است. برای نمونه در شعر «جاده بازگان- سیراف» از مجموعه شعری خلیج و خزر، از امن و امان بودن روزگار گذشته سخن می‌گوید (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۰۳۴).

در شعر «نقش‌های بر سفال» از مجموعه شعری آواز خاک، دل‌تنگی خود را نسبت به گذشته اساطیری ایران باستان و روزگار کام‌روایی به تصویر می‌کشد (آتشی، ۱۳۸۶: ۲۵۶). انگیزه اصلی کاربرد اسطوره در شعر آتشی دفاع از انسان معاصر در برابر مشکلات جهان کنونی است. وی در شعر «مهمان‌سرای حرامی‌ها» از مجموعه شعری گندم و گیلاس، به

تجاوز بیگانگان به وطن پرداخته است و مخالفت خود را در قالب کاربرد استعاره فاسق-ها، گفتارها و ... نشان داده است (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۴۲۵). همچنین شاعر در شعر «چند و چونی با فایز» از مجموعه دیدار در فلق، درد دل‌های خود را درباره شکایت و انتقاد از زندگی، به صورت خیالی با فایز مطرح می‌کند و زشتی‌های زندگی خود را در قیاس با صفای روزگار فایز در خطاب با او بیان می‌کند و از آنها شکایت می‌کند. بنابراین آتشی نیز همچون خلیل حاوی با خارج شدن از واقعیت و به‌کارگیری اسطوره توانسته ارتباط گذشته با حال و حقیقت با خیال را برقرار کند.

#### ۴. تحلیل بازآفرینی مشابه اسطوره‌های ملی در شعر حاوی و آتشی

حاوی اسطوره را عامل وحدت بین مجردات و محسوسات می‌داند و معتقد است اسطوره دیدگاه جدیدی را الهام می‌نماید و دیروز را به امروز و فردا پیوند می‌دهد و واقعیت را در رؤیا و خیال رشد و نمو می‌بخشد. حاوی در به‌کارگیری اسطوره تواناست و اسطوره‌های معروفی چون سندباد، تموز، مجوسیان طرفدار مسیح و... را در شعر خود به‌کار گرفته است؛ اما آنچه شعر وی را از این حیث با شاعران دیگری چون سیاب که از اسطوره بهره فراوان برده‌اند، متفاوت می‌کند این است که وی در به‌کارگیری اسطوره دست به نوآوری می‌زند و از این اسطوره‌ها ساختار جدیدی را ارائه می‌دهد و شکل اصلی و رایج آن را به‌کار نمی‌گیرد. این موضوع در قصیده (سندباد فی الرحله الثامنه) مشهود است؛ زیرا این سندباد از سندباد قدیمی متفاوت است و در حقیقت اسطوره جدید گشته است.

اگرچه صلاح عبدالصبور نخستین شاعر معاصر عربی است که از اسطوره سندباد برداشت شعری نموده، خلیل حاوی از میان دیگر شاعرانی که به اسطوره سندباد پرداخته‌اند، بیشترین بهره را جسته است. به تعبیر خود شاعر سندباد به نمادی کلی تبدیل شده که برای همگان قابل فهم است (عشری زاید، ۱۹۷۷: ۶۱). سندباد از مشهورترین قهرمانان هزار و یک شب است. هفت سفر در باب او وجود دارد و هر سفر، حکایتی از ماجراجویی و خطرکردن و ایستادگی و مقاومت او در برابر حوادث است که پیوسته به پیروزی و بازگشت وی با ثروت و هدایا و حکایات منجر می‌شود. او هدیه‌ها را به دوستانش می‌بخشد و برای آنان داستان‌های هیجان‌انگیز حکایت می‌کند (الضای، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

شاعر در قصیده (چهره‌های سند باد) به ترسیم چهره سندباد در آن روزی که سفر آغاز کرد، می‌پردازد. در واقع سندباد همان حاوی است که قبل از اشغال سرزمین‌های عربی چهره‌ای جوان و شاداب داشته؛ اما چنین چهره‌ای بعد از درآمیختن با مشقت سفر که همان

دردهای ناشی از تجاوز دشمن است، دیگر وجود خارجی ندارد. اینک حوادث و مصیبت‌ها و ظلم متجاوزان بر چهره‌اش نقش‌های دیگری نشانده است (الضاوی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۷):  
 اَدْرِى اَنْ لِي وَجَهَا طَرِيًّا \* اَسْمَرًا لَا يَعْتَرِفُ \* مَا اعْتَرَى وَجْهِي \* الَّذِي جَارَتْ عَلَيْهِ \* دَمْعُهُ  
 الْعُمَرِ السَّفِيهِ \* وَجْهِي الْمَنْسُوجِ مِنْ شَتَّى الْوَجُوهِ \* وَجْهٌ مِنْ رَاحِ يَتِيهِ<sup>۱</sup> (حاوی، ۱۹۹۳: ۹۷-۱۹۶).

وی در سفر سوم به نبرد با غول می‌پردازد و شیطان را هم در سفر چهارم از پای در می‌آورد و آن‌را زنده زنده در غار دفن می‌کند. با اندک تأملی می‌توان دریافت غول و شیطان همان اهریمنی است که بر سرزمین شاعر خیمه زده و او می‌کوشد در برابرش ایستادگی کند و آن‌را از پا درآورد. سندباد در سفر پنجم از شکاف غار می‌گریزد و با این اقدام در درون خود شاهد تولد نیروهای تأثیرگذاری است که وجودش را به اقدام او می‌دارد. (الضاوی، ۱۳۸۴: ۱۲۲) یعنی همان نیروهایی که در حاوی بیدار شد و او را به تحریک مردم به مقاومت و ایستادگی و پایداری واداشت.

حاوی در قصیده بعدی (السندباد فی رحلته الثامنة) سندباد را قدرتمندتر به تصویر می‌کشد و آن‌را نماینده عرب در دهه‌های پنجاه قرار می‌دهد که مبارزه‌اش را در راه آزادی و استقلال ادامه می‌دهد. بدین وسیله حاوی به مقابله با تمام این پریشانی‌های حاکم بر دنیای عرب می‌پردازد و ندای ایستادگی و مقاومت در برابر قحطی و تیرگی سر می‌دهد: «وَاللَّيْلُ فِي الْمَدِينَةِ \* تَمْتَضِي صَحْرَاوَهُ الْحَزِينَةَ \* وَغَرَفَتِي يَنْمُو عَلَيَّ عَتَبَتَيْهَا الْغُبَارُ \* فَابْتِغِي الْفَرَارَ»<sup>۲</sup>. (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۷)

در این ابیات شب همان دشمنی است که بر سرزمین ماتم‌زده شاعر سایه افکنده و او با ایستادگی و پایمردی خواهان زدودن این تاریکی است. سندباد معاصر (حاوی) در ادامه به بی‌کفایتی سران ملت عرب اشاره می‌کند و آنان را همچون کاهنی می‌داند که تظاهر به دفاع از ارزش‌ها می‌نماید، فردی شهوتران و فاسد، که خلاف آنچه آشکار می‌سازد در درون دارد: «عَلَى جِدَارِ اطَارِ \* وَكَاهِنٍ فِي هَيْكَلِ الْبَعْلِ \* يُرَبِّي اَفْعَوَانًا فَاجِرًا وَبُومًا \* يَفْتَضُّ سِرًّا الْخَصْبَ فِي الْعَذَارَى \* يُهْلَلُ السُّكَارَى»<sup>۳</sup> (همان: ۳۲۴).

سپس حاوی با انتقاد از جامعه فاسد عرب تصمیم به اصلاح خود و جامعه می‌گیرد و می‌کوشد همگان را بیدار کند. این بیداری باید به دست خود ملت عرب صورت گیرد نه امدادهای غیبی و پیامبران الهی و این مضمون را این‌گونه بیان می‌کند: «لَنْ ادَّعِي اَنْ مِلاَكِ الْرَبِّ \* الْقِي خَمْرَهُ بُكْرًا وَجَمْرًا اخْضَرًا \* جَسَدِي الْمَغْلُولُ بِالصَّقِيعِ \* صَفِي غُرُوقِي مِنْ دَمِّ مُحْتَقِنٍ بِالْغَازِ وَالسُّمُومِ \* عَنْ لُوحِ صَدْرِي مَسَحَ \* الدَّمْعَاتِ وَالرُّسُومِ»<sup>۴</sup> (همان: ۲۴۶).



سند باد معاصر در سفر هشتم خویش رؤیای حقیقی دارد به این معنا که امت عرب آماده زایش حقیقی و انقلاب سختی است، از این رو در برابر مشکلات ایستادگی و مقاومت می‌کند. لذا سند باد خورشید را که رمز آزادی است، حرمت می‌نهد و می‌بیند که عرب‌ها از سستی و رخوت رهایی می‌یابند و از لغزش‌های شان پاک می‌گردند و دشمنان شان را می‌رانند: «مَا كَانَ لِي أَنْ أَحْتَفِيَ بِالشَّمْسِ لَوْ لَمْ أَرَكُم تَغْتَسِلُونَ الصُّبْحَ فِي النَّيْلِ وَ فِي الْأَرْدَنِّ وَالْفُرَاتِ مِنْ دَمْعِهِ الْخَطِيئَةِ وَ كُلُّ جِسْمٍ رِيوَهُ تَجَوَّهَتْ فِي الشَّمْسِ... أَمَا التَّمَّاسِيحُ مَضَوْا عَنْ أَرْضِنَا» (همان: ۲۶۶). در نتیجه پیام شاعر برای ملت عرب، حرکت و بویایی و امید به فردایی بهتر است که خبر از اسارت و ذلت و دشمن غاصب نیست، این آینده درخشان جزء با ایثار و مقاومت و پایداری به ارمغان نمی‌آید.

در شعر آتشی نیز این نوع کاربرد اسطوره درخور توجه است. همان‌گونه که اشاره شد دوران شکل‌گیری شخصیت منوچهر آتشی زمانی است که جنوب ایران عرصه تاخت و تازه فتودال‌ها از یک سو و حضور استعمارگران و تلاش دولت مرکزی برای تثبیت قدرت خود از سوی دیگر بود. در این دوران شاعر از نزدیک دردها و آلام اطرافیان خود را حس کرده و شاهد فروپاشی سنت‌ها و ارزش‌های دیرین سرزمین خود است. شاعر با انگشت گذاشتن بر عناصر بومی و وطنی به دنبال ارزش‌های اصیل است. به همین دلیل شاعر دنبال این است که گذشته فرهنگی ایران را به فرهنگ حاضر پیوند بزند و بازخوانی اساطیر مهمترین بخش این تکاپوی ذهنی است. شاعر خودش درباره ضرورت توجه به حماسه‌ها و اساطیر می‌گوید: «اگر قادر باشیم از این شکل زبان اسطوره‌ای به شکل بی‌زمان‌اش در هنر امروز بهره ببریم و آن را بازیابی و احیا کنیم، با آمیزه‌ای از اسطوره، زبان امروز زیبا می‌شود.» (آتشی، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

توجه به اساطیر در همه مجموعه شعری شاعر مشهود است. شعرهای «رؤیای کورش» از مجموعه گل سوری، «با نوح ناامید» و «تأمل تهمتن بر منازل» از مجموعه گندم و گیلاس، و «تعلب‌ها و سیاوش» و «شعر بی‌نام» از مجموعه حادثه در بامداد، براساس بن‌مایه‌های اساطیری کهن سروده شده‌اند (ر.ک. طاهری، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۶).

« هستی و نیستی / - مثل هوا، مثلاً - / اما / تنها / آنجا که نیستی احساس توأم کرد / (در دخمه‌ها و سرداب‌ها و ... همان جاها) / جوشن اسفندیار و تیر دوشاخ تهمتنی؟ / تن جوان سهرابی / یا موی بی‌قرار سیاوش / اما / تنها / در چشم خونفشان اسفندیار / یا پهلوی دریده سهراب / یا خندق برادر بدخواه / یا تشنه لب به لب از خون در بارگاه افراسیاب توأم

یافت / درنخوت شراب - جوش یزید اما آشکارا تری / تا گردن بریده نوه بیغمبر « (حادثه در بامداد، ۱۰۵).

رویکرد آتشی نسبت به اسطوره‌های ملی به این شکل است که شاعر هرگاه آمال و آرزوهای خود و وطنش را بر باد رفته می‌بیند، به یاد دوران خوش اساطیری می‌افتد و امید به پیروزی و آینده درخشان را در شعر او نوید می‌دهد.

تهور و گستاخی رودابه در شعر آتشی به زیبایی وصف شده است:

تو از اهالی آن دوران نیستی / نشان تهور اسطوره بر بازو و پیشانی! / و از پنجره‌ای خم شده‌ای / که روزی زنی از تبار تو / خصم پدر را به حجله بالا کشاند / - با گیسو / تا تدارک تهمتنی شوربخت ببیند / قاتل فرزند و مقتول برادر. (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۷۲۶-۱۷۲۷)

گاه بعضی از حوادث و مصائب نیز او را به سمت اسطوره‌پردازی سوق می‌دهد. مثلاً روزگار تلخ بی‌منجی که انسان با هزاران هزار مشکلات مختلف دست به گریبان است او را به یاد دیدگاه خوشبینانه اساطیری درخصوص آینده جهان و کامیابی‌ها و پیروزی‌های وعده داده شده در آن می‌اندازد و تضادی عمیق بین آنها احساس می‌کند:

... کسی می‌آید از جایی؟! - دروغی پست دیگر بار! / سیاوشان در آتش سوختند، امشاسپندان در بن اسطوره پوسیدند / نیامد سوشیانی، اسب عمری بسته بر دروازه، دنیای اسیران را / - نمی‌آید! / دروغی بود همچون دروغان دگر صحف بی‌آزم انیران را (به نقل از عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

آتشی خود در مجموعه غزل‌های سوزنا، می‌گوید: سوزنا تخلص من است که به دلیل عشق به سوزنا، سردار اشکانی، برگزیده‌ام، سرداری که کراسوس رومی و ارتش او را نابود کرده بود. (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۷۶۵)

آتشی در جای جای اشعارش دل‌تنگ گذشته و مجد و عظمت ایران باستان و روزگار امن و آرام آن زمان شده می‌شود و آرزو دارد زمان شاعر نیز چنین باشد:

« در این حوالی روزی / تاریخ می‌نویسد / یک گوشه شیر می‌غرید / یک گوشه یوز / آتش به خیز کهره غزالی می‌زد / و آهوان - به جوشن قربانی / (چون جوع شیر و یوز فرو می‌تپید) / آسوده‌دل اگر نه، ایمن بودند ... » (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۰۳۵)

و در ادامه زمان خود را مقایسه می‌کند و می‌سراید:

« در این حوالی اما / گرگی مهیب مسکن دارد / که سیری و گرسنگی / آیین‌دار ذات تبااهش هستند / و خشک و تر هم نمی‌کند ... / وقتی هجوم می‌آورد ... » (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۰۳۶).

همچنین در شعر «نقش‌های بر سفال» از مجموعه شعری آواز خاک (آتشی، ۱۳۸۶: ۲۵۶-۲۵۷)، و از مجموعه شعر گندم و گیلاس به بعد در بسیاری از اشعار آتشی، غم انسانیت و آمال و آلام نوع بشر، برجسته می‌شود.

### ۵. کارکرد متفاوت اسطوره‌های یونانی در شعر دو شاعر

مسیح از جمله شخصیت‌های دینی است که در عصر معاصر به عنوان اسطوره‌ای که در بردارنده روح امید و پایداری است، بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته است. خلیل حاوی در قصیده «المجوس فی اروپا» از مسیح به عنوان یک اسطوره استفاده کرده است. در واقع دست به اسطوره‌سازی زده است. وی به مسیح به عنوان یک منجی و رهایی‌بخش اشاره می‌کند و مجوس را معادل خود و تمام جویندگان رهایی و آزادی در این روزگار می‌داند (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۲۵)؛ اما سستی و کاهلی بزرگان عرب باعث می‌شود تا از هدف دور شوند و رؤیای شاعر به حقیقت نیبوند. «سَاقْنَا النَّجْمَ المَعَامِرَ \* عَبرَ بَارِيسَ... بَلَوْنَا صَوْمَعَاتِ الفِکْرِ .... شَهْوَهُ الكُفَّانِ فِي جَمْرِ المَبَاخِرِ \* ثُمَّ ضِيعْنَا فِي لَدْنِ، ضِيعْنَا فِي ضَبَابِ الفَحْمِ فِي لُغْزِ التَّجَارِهِ» (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۰۹).

اگر مجوسیان در انجیل به گمشدشان دست یافتند و با آرامش بازگشتند، مجوسیان این روزگار که در شخصیت حاوی تجلی یافته‌اند، از سفرشان جز با ناامیدی باز نگشته‌اند، و مسیح حقیقی را نیافته‌اند؛ چرا که کاهنان او را پنهان کرده و ستاره‌ای که آنها در پی‌اش آمده بودند، غروب کرده است (الضواوی، ۱۳۸۴: ۱۳۶). شاعر شهوت کاهنان (بی‌مسئولیتی مسئولان عرب) را دلیل گم کردن منجی (مسیح) می‌داند و در واقع او عامل سلطه بیگانگان را خود ملت عرب می‌داند و آنان را به یافتن منجی فرا می‌خواند.

در شعر خلیل حاوی رنج مسیح (ع) از دوخته شدن بر صلیب چوبین، بیانگر تصویر درد و عذابی عمیق در درون او و اشخاصی همچون او با تفکر سیاسی و ذهنیت تحول‌گرایش است. هدف حاوی از توصیف درد مسیح (ع)، وصف شرایط زجرآور حاکم بر جامعه است: حاوی در قصیده «حَبِّ و جَلْجَلَةٍ» رنج بر صلیب شدن را آن گونه که در سنت مسیحی است، به استعاره می‌گیرد تا از خلال آن، از حجم رنجی که تجربه وی را در بر گرفته، سخن بگوید. وی برای کسانی که دوستشان دارد، مبارزه می‌کند و در این راه از تمام رنج‌ها و دردها فراتر می‌رود تا علاقه شدید خویش را در رویارویی با ستمگران نشان دهد: (همان و الضواوی، ۱۳۸۴: ۳۴)

«كَيْفَ لَا أَنْفُضُ عَنْ صَدْرِي الْجَلَامِيدَ / الْجَلَامِيدَ الثَّقَالَ / كَيْفَ لَا أَصْرَعُ أَوْجَاعِي وَ مَوْتِي / كَيْفَ لَا أَصْرَعُ فِي ذَلِّ وَ صَمْتٍ: / رَدَّتْني رَبِّي، إِلَى أَرْضِي / أَعِدْنِي لِلْحَيَاةِ. / وَ لِيَكُنْ مَا كَانَ، مَا عَانَيْتُ مِنْهَا / مِحْنَةَ الصَّلْبِ وَ أَعْيَادِ الطَّغَاةِ / غَيْرَ أَنِّي سَوْفَ أَلْقَى كُلَّ مَنْ أَحْبَبْتُ / مَنْ لَوْلَا هُمْ مَا كَانَ لِي بَعَثٌ، حَنِينٌ وَ تَمَنِّي...»<sup>۷</sup> (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۳۲ و ۱۳۳).

حاوی در اشعاری چند به معجزات مسیح (ع) اشاره کرده و آنها را نمادگونه به کار می‌گیرد. یکی از این اشعار، قصیده «سدوم» است. سدوم یکی از شهرهای قوم لوط بود که در آن بیماری انحراف جنسی، شایع گشته بود و خداوند آن را بنا به روایت قرآن ویران کرده است (هود: ۸۲). به گفته مفسران، مهم‌ترین شهری که ویران شد سدوم بود (الآلوسی، ۱۹۸۵، ج ۱۲: ۱۱۲). حاوی، داستان نابودی سدوم را مطرح می‌سازد و از فضای غم‌آلودی سخن می‌گوید که قبل از ویرانی با عناصر ترس و انتظار همراه بود و به نزدیک شدن وقوع مصیبت معاصر، اشاره دارد (الضّاوی، ۱۳۸۴: ۶۲): «كَانَ صَبْحاً شَاحِباً / أَعْسَ مِنْ لَيْلِ حَزِينٍ / كَانَ فِي الْأَفَاقِ وَ الْأَرْضِ سَكُونٌ / ثُمَّ صَاحَتْ بَوْمَةً هَاجَتْ خَفَافِيشَ / دَجَا الْأَفْقِ أَكْفَهْرًا»<sup>۸</sup> (حاوی، ۱۹۹۳: ۸۱).

حاوی در انتظار معجزه عیسی مسیح (ع)، به سر می‌برد. معجزه‌ای که می‌تواند حاصل‌خیزی و برکت را جایگزین سیاهی و تاریکی گرداند. آنجاست که وی در برابر خداوند می‌نالد تا دعایش را اجابت نماید و سرسبزی و حاصل‌خیزی را به سرزمین معاصر سدوم پس از عقب نشینی ظلمت و انحراف بازگرداند: «بِاسْمِ هَذَا الصَّبِيحِ فِي صَنِينَ / وَ الْعُتْمَةِ خَلْفِي وَ جَحِيمِ الذِّكْرِيَّاتِ / لِيَحُلَّ الْخَصْبُ وَ لِتَجْرَ الْيُنَابِيْعُ» (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۶۰).

مرگ مسیح (ع) در شعر حاوی به معنای شکست در برابر جور زمانه است. حاوی مرگ آمل و آرزوهای خویش، مرگ امید به خیزش و مرگ و نابودی کوشش‌های هموطنانش را به زیبایی در قالب مرگ مسیح پاک (ع)، به تصویر می‌کشد. مرگی که در مرحله‌ای دیگر از شعر او، به تولدی دوباره مبدل می‌شود. اما پیش از آن و در بحبوحه فاجعه و نیستی، بسی حزن‌آلود و دردآور است.

حاوی در قصیده «فی جوف الحوت» با بیان لغاتی چون جَلَاد و تازیانة خونین، مرگ رنج‌آور مسیح (ع) را پس از شکنجه شدید، به یاد می‌آورد و اکنون، در اینجا شاعر از مرگ آرمان‌های والايش، آن قدر محزون و ناامید است که وجود خود و هم‌اندیشانش را تحت فشار مرگبار تازیانة جَلَادی سنگدل احساس می‌کند. همان جَلَادِ خونخواری که مسیح بی‌گناه را به قتل رساند، اکنون تازیانة مرگ‌آلودش را بر ستمدیدگان می‌کوبد: «وَ مَتِي يُمَهِّلُنَا

الجلادُ والسَّوطُ المُدْمَى؟ / فنموت / بین ایدِ حانیاتٍ، / فی سکوتٍ، فی سکوتٍ<sup>۱</sup>»  
(حاوی، ۱۹۹۳: ۹۳).

حاوی گاه آن چنان قوی به رستاخیز امیدوار است و به شیوه‌ای از رؤیاهای و آرزوهایش سخن می‌گوید که گویی اگر اراده کند و آنها را بخواهد، در همان زمان خواستش، تمام رؤیاهای به تحقق می‌پیوندند و آرزوها برآورده می‌شوند. او این‌گونه نزدیکی رستاخیز و محال نبودن آن را نشان می‌دهد و در شعر «کَهف» به آن اشاره می‌کند. در واقع وی به رستاخیزی ایمان دارد که در پی آن آرامش و عدالت در همه جا حکمفرما شود: «ما یشتَهِی قلبی تُجسِّدُهُ یدی / فی الطَّینِ یخفِقُ ما تُغیِّبُهُ الظُّنون / حورٌ، یواقیتُ، عماراتُ / بضریةٍ ساحر: کونی تکون<sup>۱۱</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۰۸ و ۳۰۹).

العازر از طولانی‌ترین سروده‌ها و بارزترین تجربه‌های شعری حاوی محسوب می‌شود. شخصیت العازر، مرده‌ای را که به دست مسیح حیات دوباره یافت، به عنوان نمادی برای نفی رستاخیز و تولد دوباره برمی‌گزیند؛ زیرا العازری که حاوی آن را در شعر خود به تصویر کشیده تمایل و علاقه‌ای به تولد دوباره ندارد و مایل نیست تا دوباره به زندگی برگردد، ازین رو اصرار بر ماندن در قبر دارد و می‌خواهد که جسمش در قبر باقی بماند. حاوی در قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» لذت جلد را از شکنجه مسیح (ع) توصیف می‌کند و جسم مسیح (ع) را به تصویر می‌کشد که با تازیانه و آهن داغ شده، سرخ و کیود گشته است؛ اما در واقع مراد شاعر از جلد، عاملان استبداد و ظالمان و مزدوران بی‌ایمان است و مسیح (ع) در اینجا نمایانگر شخصیت شاعر و افراد هم عقیده با اوست که از بحران حاکم بر جامعه در غذایی طاقت فرسا به سر می‌برند: «لذةُ الجِلادِ تنصبُ علی الکأسِ / متی ما طالعتَه من خبایا / الکأسُ أشباحُ الجریمَةِ: / جسد رصَّعه السَّوطُ و مُحمَّرُ الحَديد / بالورود السود و الحمر / و غدران الصدید<sup>۱۲</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۷۵ و ۳۷۶).

العازر قصیده «الهزيمة قبل الهزيمة» است که خلیل حاوی در آن، شکست سال ۱۹۶۷ را پیش بینی کرده است؛ زیرا شکست نتیجه حتمی انحطاط است (عوض، ۱۹۷۴: ۹۸). در بخش نخست العازر به عنوان منکر زندگی و مصر بر ماندن در قبر و دور از تمام عناصر و انگیزه‌هایی جلوه می‌کند که به جسمش اجازه می‌دهد تا به گونه‌ای از حیات، بدل گردد: «لَفَّ جَسْمی، لُفَّهُ، حَنَطُهُ، و اطمره / بکلسِ مالِح، صخرٍ من الکبریت / فحمِ حجری<sup>۱۳</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱).

علی‌رغم وجود انگیزه‌های کافی که العازر را به خیزش و بازگشت مجدد به زندگی تشویق می‌نماید، تنها شهوت مرگ غالب می‌شود و خیزش دوباره غیر ممکن به نظر می‌رسد.

حاوی از رستاخیز دوباره امت عربی ناامید است و آن را امری غیر ممکن می‌داند (الضاوی، ۱۳۸۴: ۹۵): «صلواتُ الحبِّ و الفصح المغنّی / فی دموع الناصری / أتری تبعثُ میتاً / حَجَرَتُهُ شهوةُ الموتِ / تُرى هل تستطیعُ / أن تزیح الصّخر عنی / و الظّلام الیابسَ المرکومَ / فی القبرِ المنیع<sup>۱۴</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱ و ۳۴۲).

به کار بردن شخصیت العازر در شعر معاصر، به عنوان رمزی برای رستاخیز و زندگی پس از مرگ، شایع شده است (زاید، ۱۹۹۷: ۹۴). قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» یکی از اسطوره‌های مرگ و رستاخیز است که از رنج خلیل حاوی در برابر مسأله تمدن عربی تولد یافته است و در واقع محصول تجربه درونی شاعر و الگوی مرگ و رستاخیز نهفته در ناخودآگاه انسان است (عوض، ۱۹۷۴: ۱۱۱).

حاوی در قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» شخصیت دیگری را به تصویر می‌کشد که رمزی از رموز زندگی و ادامه حیات است. آن شخصیت، همسر العازر است. (الحاوی، بی تا: ۵۶۶) همسر العازر، الهه بزرگ، مادر، عروس و آن سرزمینی است که هنوز جوان و شاداب است، اما فرزند و داماد او، العازر، سایه سیاه خود را بر او می‌افکند. او به سان دریایی است که قایقی مرده بر آن خوابیده که به سوی زندگی در حرکت نیست. آری این زمین جوان و حاصلخیز به زودی به صحرای خشکی بدل خواهد شد (عوض، ۱۹۷۴: ۱۰۴).

«کانَ من حینِ لِحینِ / یعبّر الصّحراءَ فولاذٌ محمی، / خنجرٌ یلهثُ مجنوناً و أعمی / نمرٌ یلسعه الجوعُ فیرغی و یهیجُ / یلتقینی علفاً فی دربه / أنتی غریبه / یتشهی و جعی، یُشبع / من رعبی نبویه، / کنتُ أسترحم عینیه / و فی عینی عارُ امرأةٍ / أنت، تعرّت لغریب / و لِمَاذا عاد من حفرتِه / میتاً کئیب / غیرُ عرقٍ / ینزف الکبریت مسودّ اللهب؟<sup>۱۵</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۸ و ۳۴۹).

اگر العازر از قبرش برمی‌خاست و به سوی همسرش بازمی‌گشت و او را در آغوش می‌گرفت و به لقای او خرسند می‌شد، بازگشت او بازگشتی حقیقی و عادی به نظر می‌آمد و مورد ردّ و انکار دیگران واقع نمی‌شد؛ اما العازر به خانه‌اش بازگشت درحالی‌که در آنجا با جسد خود که همزمان زنده و مرده بود، ملاقات کرد و روح او، در حقیقت قبر خود را در آغوش گرفت (الحاوی، بی تا: ۵۶۶). بنابراین داستان زنده گشتن العازر توسط مسیح (ع) در شعر حاوی، نمادی است از انسانی که همچنان دلبسته آن مرگ و جمودی است که سال‌های سال گریبانش را گرفته و می‌خواهد از این جمود مرگ‌آور رهایی یابد (رضوان و مولودی، ۱۳۹۲: ۱۰۰-۱۰۳).

یکی از مشهورترین اساطیر یونانی اسطوره تموز است که کنعانی‌ها آن را بعل می‌نامند. تموز، اسطوره حیات دوباره است که با سرسبزی و نشاط همراه است. بنابراین اسطوره تموز (بعل)؛ دوره‌ای رخوت و انجماد بر همه چیز حاکم می‌شود و تموز به عالم سفلی می‌رود و زمانی که توسط عشتار از عالم سفلی نجات می‌یابد و به سطح زمین بر می‌گردد، سرسبزی و نشاط دوباره ظاهر می‌گردد.

آوارگی و دوری مردم عرب از وطن خود همچون آوارگی تموز در دل زمین است. همچنان که برای بازگشت تموز (سرسبزی، طراوت، شادابی، صلح، آرامش و امنیت) باید در برابر رخوت و ظلمت ایستادگی کرد، برای نابودی دشمن غاصب و بازگشت آوارگان عرب به وطن نیز باید در برابر متجاوزان پایداری و مقاومت نمود.

در شعر خلیل حاوی بعل که معادل تموز است، در قصیده لعازر به ملت عرب که هیچ جنبش و حرکتی از خود ندارند، امید می‌دهد که با ایستادگی در مقابل سیاهی و ظلمت و رکود حاکم (سلطه دشمن) نشاط و امید و حایت دوباره را به سرزمین اعراب برگردانند و ابراز می‌دارد که هنوز حاصل‌خیزی و حماسه وجود دارد و آن را این گونه بیان می‌کند: «تَحْتَلُّ عَيْنِي مَرْوَجٌ، مُدْخَنَاتٌ\* وَ اَلِهَ بَعْضُهُ بَعْلُ خَصِيبٌ\* بَعْضُهُ جَبَّارٌ فَحَمٌ وَ نَارٌ...\* غَبَّ لِيَالِي الصَّقِيعِ\* يَحْتَلُّ عَيْنِي رَوَاقٌ شَمَخَتْ\* اضْلَاعُهُ وَ اِنْعَقَدَتْ عَقْدٌ\* زُنُودٍ تَبْتِنِيهِ، تَبْتِنِي الْمَلْحَمَهَ<sup>۶</sup>» (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۶۲-۲۶۳).

او با آوردن لفظ (الملحمه) مردم را به حماسه و مقاومت و پایداری فرا می‌خواند. وی با ندا قرار دادن خدای باروری در هنگام صبحدم برای ملت عرب جاودانگی و پیروزی طلب می‌کند و این آرمان را جزء با ایستادگی و مقاومت محقق نمی‌داند: «يَا اَلِهَ الْخَصْبِ، يَا تَمُوزُ يَا شَمْسَ الْحَصِيدِ\* بَارِكِ الْاَرْضَ الَّتِي تُعْطِي رَجَالًا\* اَقْوِيَاءَ الصُّبِّ نَسْلًا لَا يَبِيدُ\* يَرْتُونَ الْاَرْضَ لِلدَّهْرِ الْاَبِيدِ\* بَارِكِ النِّسْلَ الْعَتِيدِ...<sup>۷</sup>» (همان: ۹۵ و ۹۷).

حاوی، تموز را برابر و همسنگ با مسیح (ع) می‌داند. مسیح جان بخش که منجی بشریت است و در زمان مرگ و غیبتش همه چیز ویران است و در مسیر نیستی حرکت می‌کند. مرگ طبیعت در شعر حاوی، همان مرگ تموز و بالطبع مرگ مسیح رهایی بخش است و این مرگ، نمادی از شکست آمل و آرزوهای شاعر است. شکستی سخت و سهمگین که شاعر در زیر فشار رنج آور آن، شانه خم می‌کند.

در شعر منوچهر آتشی نیز یکی از کارکردهای اسطوره توجه شاعر به اسطوره‌های یونانی است. درخور توجه است که کارکرد اسطوره‌های یونانی در شعر منوچهر آتشی، جنبه زیبایی‌شناسانه به شعر شاعر داده است. شاعر در توصیف عشق خود و پراهمیت جلوه

دادن آن به اسطوره‌های یونانی نظیر «هلن» توجه نشان داده است. برای نمونه در شعر «یک بازی» از مجموعه غزل‌های سورنا، بیشترین کاربرد این اسطوره‌ها را مشاهده می‌کنیم:

«نیم ساعت بمانی / می‌روم جهنم و برمی‌گردم / ماری که گیاه جوانی گیلگمش را دزدید / در آتش نمی‌سوزد / (آخر / شفاعت پیامبران با اوست) / پانزده دقیقه بمانی / بروم به بهشت و برگردم / آخر / گندمی جا گذاشته‌ام که در خاک آنجا نمی‌روید / تعجب می‌کنی؟ / که مرا نمی‌دانی و نمی‌بینی / گل سرخی که روی سینه چیت شراره می‌زند / دهان بریده همان مار نازنین است! / اما من؟! / تو برو هلنا که شادمانه منتظر تندی / آخر / من ناشی در صحرای برزخ گم شده‌ام.» (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۲۲۴ و نیز ر.ک. آتشی، ۱۳۸۶: ۱۱۸۹-۱۱۹۰).

نمونه‌های دیگری از کاربرد اسطوره‌های یونانی در شعر آتشی به شرح ذیل است: «این آبی بی‌کرانه اما / فرودگاهی است فاقد Landing / تنها از آن به پرواز درمی‌آیند / مرغایبان و «موز»ها / ...» (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۵۲۶) «در اساطیر یونان «موزها»، نه دخترند که حاصل عشق «ژئوس» و «منه موزین» هستند و هر یک از آنان مظهر هنری خاص به شمار می‌روند» (عالی‌عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

نمونه‌های دیگری نظیر «هلن»، «گیلگمش»، «مار اسطوره گیلگمش»، «آدم»، «اولیس»، «قهرمان سه‌گانه دانه»، «آتنا»، «آشیل» و «آژاکس» در شعر آتشی و در تصویرسازی‌ها به کار رفته است.

## ۶. همسانی کارکرد اسطوره‌ای ققنوس در شعر حاوی و ایندورا در شعر آتشی

ققنوس پرنده‌ای افسانه‌ای است که بعد از سالیان متمادی از عمرش هنگام مرگ می‌سوزد و خاکستر می‌شود و از خاکستر خویش دوباره متولد می‌شود. در زبان فارسی از ققنوس به عنوان سیمرغ یاد می‌شود. خلیل حاوی در قصیده «بعد الجلید» (بعد از یخبندان) تصویری تموزی از مرگ و رستاخیز را نمایش می‌دهد. او مفاهیمی مانند پیروزی، باروری و سرسبزی بعد از مرگ را با افسانه ققنوس (سیمرغ) در می‌آمیزد و برای تصویر حرکت و جنبش ملت عرب از آن استفاده می‌کند. ملتی که گذشته‌ای تلخ را پشت سر گذاشته و اکنون همچون آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور خواهد شد:

«ان یکن ربّاه\* لایحیی عرووق المینینا\* غیر نار تلد العنقاء، نار\* تتغدی من رماد الموت فینا، فی القرار\* فلنعان من جحیم النار\* ما یمنحننا البعث الیقینا\* امّا تنقض عنها التاریخ، والعنه،



وَاللَّعْنَةُ، وَ الْغَيْبَ الزَّيْنَاءُ\* تَنْفُضُ الْأَمْسَ الَّذِي حَجَّرَ...، تَنْقُصُ الْأَمْسَ الْحَزِينَاءُ\* وَالْمُهَيْنَاءُ<sup>۱۸</sup>»  
(حاوی، ۱۹۹۳: ۲۷۲-۲۷۳).

حاوی با طرد گذشته اسفبار و تلخ اعراب که در پی سلطه دشمن ایجاد شده بود، از آنان می‌خواهد که به پا خیزند و با یک انتفاضه و جنبش، این گذشته ننگین و رخوت آلود را از خود دور کنند و آن قدر در برابر دشمن ایستادگی و مقاومت کنند تا به حیاتی دوباره، سرشار از آزادی و امنیت، دست یابند.

منوچهر آتشی در شعر «ستایش ایندورا» از مجموعه وصف گل سوری، به ستایش صلح و تقبیح جنگ پرداخته است. در این شعر ایندورا و تی‌تروک، که پرنده‌ای است خوشخبر و دربدترین شرایط مانند جنگ نیز نغمه سر می‌دهد. این پرنده در شعر آتشی جنبه اسطوره‌ای یافته است و کاملاً به کاربرد اسطوره‌ای ققنوس در شعر خلیل حاوی شباهت دارد.

« و ... آوای تی‌تروک / از ظلمتی به ظلمت دیگر می‌غلند / و روی روستاها / و کشتزارهای نا ایمن / امید می‌پراکند از کیسه گلو: / تی... تا... رو / تی ... تا ... رو / ظلمات خیس بندر را / یک قایق از کناره جدا می‌شود / تا خواب ماهیان را / در باغ ارغوانی مرجان‌ها / برهم زند / خمپاره‌های مسلولی / خون روی جبهه نامرئی / تف می‌کنند / و در شعاع فسفری آب و دود چوب / رخسار پرصلابت ماهیگیر تکثیر می‌شود در آینه یارو / تی... تا... رو / تی ... تا ... رو / و آوای تیز تی‌تروک هراسان / از بیشه‌زار فشفشه‌ها می‌کند عبور / و دور می‌شود: / در جبهه‌های نامرئی / و باغ خاکستر / از گوشت‌های سوخته برمی‌خیزد دود / و سرودهای مرده / بر سایه‌های خونین می‌خوابند / و... تی‌تروک دیگری از راه می‌رسد / و بانگ رازناکش را / از ظلمتی به ظلمت دیگر می‌غلانند / و روی روستاهای مفقود / و کشتزار سوخته برمی‌درد گلو: / تی... تا... رو / تی ... تا ... رو» (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۱۶۰)

مشاهده می‌شود که ایندورا زمانی که یأس و ناامیدی و مرگ همه جا را فراگرفته است، با آوای تی تا رو، امید و نشاط را به همه جا می‌پراکند و اگر ایندورا از بین برود، ایندورای دیگر می‌آید که خوش‌خبری و نشاط و امید و سرزندگی را برای مردم به ارمغان می‌آورد.

## ۷. نتیجه‌گیری

شاعران و نویسندگان هرگاه آرمان‌ها و آرزوهای خود را در معرض خطر می‌بینند به اسطوره روی می‌آورند. خلیل حاوی و منوچهر آتشی از شاعران معاصر لبنان و ایران از جمله شاعرانی هستند که مشترکاتی در زمینه کارکرد اسطوره در اشعارشان مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد از یک آبشخور اسطوره‌ای استفاده می‌کنند. با توجه به تحولات سیاسی-

اجتماعی دوران معاصر در دو سرزمین یاد شده، هر دو شاعر برای نجات ملت خود از رنج و فقر و سختی و برای بیداری ملت خود، به اسطوره‌های ملی گرایش دارند. کارکرد اسطوره‌های یونانی در شعر دو شاعر متفاوت است. هدف خلیل حاوی از کاربرد اسطوره‌های یونانی، اشاره به تولد دوباره و حاصلخیزی، بعد از مرگ آرزوها و رنج و سختی - هاست، در حالیکه هدف منوچهر آتشی از بازتاب اسطوره‌های یونانی، بیشتر جنبه زیبایی - شناسانه و در توصیف عشق و پراهمیت جلوه‌دادن آن است. همچنین مشابهت و همسانی در اسطوره‌های تموز و بعل و ققنوس و ایندورا در شعر شاعران یاد شده یکی دیگر از گرایش - های اسطوره‌ای در شعر این شاعران است. مقاومت و تلاش برای زندگی دوباره به عنوان یک عنصر اصلی در شعر خلیل حاوی است و به همین دلیل شاعر با گرایش به اسطوره - هایی که نشأت گرفته از فرهنگ و حکایات شعبی و پدیده‌های طبیعی است و در کلماتی همچون تموز، عنقا، بعل، سندباد، و ... متجلی می‌شود، روح مقاومت و امید را در هم - عصرانش زنده کند و همگان را به ایستادگی در برابر دشمن فرامی‌خواند. به همین دلیل به اسطوره‌های کهن عرب نظیر سندباد و اسطوره‌های یونان باستان همچون تموز می‌پردازد تا پایداری و روح امید را در دل خفته ملت عرب بیدار کند.

مشکلات کنونی جهان معاصر و وضعیت انسان معاصر نیز زمینه توجه منوچهر آتشی به اسطوره‌های ملی و اسطوره‌های یونانی و اسطوره‌هایی است که نماد آزادی، مجد و عظمت و آرامش است و شاعر آرزو دارد انسان هم‌عصرش این چنین باشد. به همین دلیل کمتر شخصیت اسطوره‌ای ایران باستان است که در شعر آتشی نیامده باشد، از شخصیت‌هایی چون رستم، سهراب، اسفندیار، تهمینه و کورش گرفته تا مکان‌هایی چون شهر استخر و تخت جمشید و کتاب‌های ایران باستان مانند اوستا و فرشتگانی چون امشاسپندان و ... در شعر آتشی برگزیده شده است. توجه شاعر به ایندورا، پرنده‌ای که خوشخبر است و در بدترین شرایط مانند جنگ نیز نغمه سر می‌دهد، گونه‌ای دیگر از رویکرد آرمانی شاعر به صلح و آرامش و ایستادگی برای مردم سرزمینش است.

## پی‌نوشت

۱. می‌دانم که چهره‌ای داشتم شاداب و گندمگون که اثری از آثار عمر انسان سبک سر بر آن نبود. چهره‌ای که اینک به شکل چهره‌های دیگر بافته شده و بسان چهره کسی است که در آغاز گمراهی است.
۲. شب بر شهر سایه افکنده، بیابان اندوهناکش مرا دربر گرفته، آستان خانه‌ام را غبار فرا گرفته و من فرار را بر قرار ترجیح می‌دهم.
۳. در پس دیوار فضایی (دیگر) است. کاهنی به شکل بعل، افعی و جغد فاسدی را می‌پروراند، و راز حاصلخیزی را به دوشیزگان سرایت می‌دهد و مستانه هلهله می‌خواند.
۴. ادعا نمی‌کنم که فرشتگان، شرابی تازه و اخگری سبز در جسم به زنجیر کشیده و فسرده‌ام ریختند و رگ‌هایم را از خونی که آلوده به گاز و سم شده بود، پالودند و از لوح دلم نقش‌ها و اثرها را زدودند.
۵. اگر نمی‌دیدم که شما صبح دم انگ گناهتان را در نیل، و فرات می‌شوید، من نیز خورشید را حرمت نمی‌نهادم، و هر جسمی تپه‌ای است که در خورشید می‌درخشد و تمساح‌ها از سرزمین-مان رفته‌اند.
۶. ستاره ماجراجو ما را به سوی پاریس کشاند. در راه پاریس صومعه‌های اندیشه را آزمودیم. در رم شهوت کاهنان، ستاره را در آتش‌دان‌ها پوشیده داشت و آن را محو کرد. آنگاه در لندن آن را گم کردیم و خود نیز در مه دود زغال در معمای تجارت و سوداگری گم شدیم.
۷. چگونه صخره‌ها را از سینه‌ام نپراکنم / صخره‌های سخت را / چگونه دردها و مرگم را بر زمین نکویم / چگونه ذلیلانه و خاموش ننالم که: / ای خدا مرا به سرزمینم بازگردان / مرا به زندگی بازگردان / تا باشد آنچه بود، رنج‌هایی که / از رنج بر صلیب شدن و جشن ستمگران کشیده‌ام / اما من بزودی تمام آنان را که دوستشان دارم، ملاقات خواهم کرد / کسانی که اگر آنها نبودند، دیگر برای من، رستاخیز، اشتیاق و آرزویی نبود... .
۸. صبحی رنگ پریده بود / نگون‌بخت‌تر از شبی غم‌آلود / در افق‌ها و زمین، سکوت و سکون بود / آنگاه جغدی بانگ بر آورد و خفاش‌هایی به پرواز درآمدند / و افق تیره و تار گشت.
۹. به نام این سپیده در صنین / ظلمت و دوزخ خاطرات پشت سرم / باید حاصلخیزی جایگزین شود و باید چشمه‌ها جاری گردند.
۱۰. و چه زمانی جلاد و تازیانه خونین به ما مهلت می‌دهند و رهایمان می‌کنند؟ / تا بمیریم / میان دست‌های خمیده / در سکوت، در سکوت.
۱۱. هر چه دلم می‌خواهد، دست‌انم حاضر کنند / و در گِل، هر چه گمان‌ها آن را پنهان می‌کنند، می‌تپد: / پریانی، یاقوت‌هایی، عماراتی / با تردستی جادوگری: موجود شوید، پس موجود شوند.

۱۲. لذت جلاد بر جام جاری و روان (سرازیر) می‌شود. / هر زمان که شیخ‌های جنایت از نهانگاه جام به او بنگرد: / جسدی که تازیانه و آهن داغ شده، آن را زینت داده است / با گل‌های سیاه و سرخ / و برکه‌ها و نهرهای جراحی.
۱۳. پیکرم را کفن کن، کفتش کن، حنوطش نما / و زیر خاک به وسیله آهکی شور، صخره‌ای از کبریت / و زغال سنگ پنهان کن.
۱۴. درودهای عشق و عید پاک آوازه خوان / در اشک‌های مسیح / آیا می‌پنداری که مرده‌ای را که شهوت مرگ مانعش گشته، زنده نماید؟ / آیا می‌تواند صخره و تاریکی خشک انباشته شده / در قبر استوار و محکم را، از من به کناری نهد؟
۱۵. گاه گاهی از صحرا عبور می‌کند / همچون فولاد گداخته / مانند خنجری است که نفس نفس می‌زند، دیوانه و نابیناست / پلنگی است که گرسنگی آزارش می‌دهد، پس خشمگین می‌شود و به جوش می‌آید / با من همچون علفی در مسیرش برخورد می‌کند / زن (مادینه‌ای) که با او غریب است / ناخوشی من، مشتاق است / دندان‌هایش را از وحشت من ارضا می‌کند / از چشم‌هایش طلب رحم می‌کند / در حالی که در چشمانم، برهنگی و محرومیت زنی است که / می‌نالد، و برای (شخص) غریبی پوشش خود را برداشته است / و برای چه از گودالش بازگشته است / مرده و غمگین / بدون اصل و ریشه است / و همچون کبریتی است که با شعله سیاه، تمام می‌شود؟
۱۶. مرغزارها، دودکش‌ها، و خدایی که نیمه‌اش بشارت سرسبزی (بعل) و نیمه‌اش جبروت آتش و زغال است، چشمانم را فرا می‌گیرد. شب‌های یخبندان حاکم می‌شوند و رواق شب با بازوان ستبر و حماسه آفرینش، دیدگانم را در برمی‌گیرد.
۱۷. ای خدای باروری، ای تموز، ای خورشید خرمن‌ها، به این برکت ببخش تا مردانی نیرومند پیورود، نسلی که نابود نمی‌شود، و جاودانه روزگار، زمین را به ارث می‌برد. برکت ببخش به نسل نیرومند... .
۱۸. گر خداوند با آتشی که از آن، ققنوس متولد می‌شود، آتشی که از خاکستر مرگ، در ما شعله‌ور می‌شود. رگ‌های مردگان را زنده نمی‌کند. پس ما باید از شراره آتش، عذاب بکشیم و این رستاخیز واقعی به ما امت‌هایی می‌بخشد که تعفن تاریخ، نفرین و گذشته غمناک را از خود می‌زدایند. گذشته‌ای که آنان را سنگ نموده است. گذشته غمناک و اهانت بار را از خود می‌زدایند.

## منابع

- آتشی، منوچهر (۱۳۸۱). «شاعر سرودخوان فردیت خویش است»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۳، ص ۱۳.
- الآلوسی، شهاب‌الدین محمود (۱۹۸۵). *روح المعانی*، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۵). «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، *مجله مطالعات ایرانی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال پنجم، شماره دهم، صص ۱۱-۳۰.
- پیشوازاده، میترا (۱۳۸۶). «اساطیر در آثار مولانا»، *مجموعه مقالات همایش داستان‌پردازی مولانا*، به کوشش محمد دانشگر، تهران: مؤسسه خانه کتاب با همکاری انجمن زبان و ادبیات فارسی.
- جحا، میشل خلیل (۱۹۹۹). *الشعر العربی الحديث من أحمد شوقي الى محمود درويش*، بیروت: دار العوده.
- الجیوسی، سلمی الخضرا (۲۰۰۱). *الاتجاهات والحركات في الشعر العربي الحديث*، ترجمة الدكتور عبدالواحد لؤلؤه، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- الحاوی، ایلیا (بی تا). *مع خلیل حاوی فی مسیره حیاته و شعره*، بیروت: دارالتقافه.
- حاوی، خلیل (۱۹۹۳). *الأعمال الشعرية الكاملة*، بیروت: دار العوده.
- حلاوی، یوسف (۱۹۹۴). *الأسطورة في الشعر العربي المعاصر*، الطبعة الأولى، بیروت: دارالآداب.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳). *بیکرگردانی در اساطیر*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضوان، هادی و نسرین مولودی (۱۳۹۲). «بررسی شخصیت مسیح (ع) در شعر خلیل حاوی»، *مجله ادب عربی*، شماره ۲، سال ۵، صص ۸۹-۱۱۲.
- روتون، کنت نولز (۱۳۷۸). *اسطوره*، ترجمة ابوالقاسم اسماعیل یور، تهران: نشر مرکز.
- زاید، علی عشری (۱۹۹۷). *استدعاء الشخصيات التراثية في الشعر العربي المعاصر*، القاهرة: دارالفکر العربی.
- الضواوی، أحمد عرفات (۱۳۸۴). *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمة سيد حسين سيدی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- طاهری، قدرت‌الله (۱۳۸۳). *طبقه‌بندی، نقد و تحلیل جریان‌های شعری معاصر فارسی از ۱۳۵۷-۱۳۸۰*، رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷). «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، سال ششم، شماره یازدهم، صص ۱۳۱-۱۵۲.
- عبود، عبده و الآخرون (۱۴۲۰). *الأدب المقارن مدخلات نظريه و نصوص و دراسات تطبيقيه*، دمشق: مطبعه قمحه إخوان.
- عوض، ریثا (۱۹۷۴). *أسطورة الموت والانبعاث*، رسالة مقدمة إلى دائره اللغة العربية و لغات الشرق الأدنى، بیروت: الجامعة الأمريكية.
- فرای، نور تروپ (۱۳۷۷). *تحلیل نقد ادبی*، ترجمة صالح حسینی، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

۹۴ پژوهش‌نامه انتقادی، سال هجدهم، شماره چهارم، تیر ۱۳۹۷

- قطب، سید (۱۴۱۷). *النقد الأدبی الحديث أصوله و مناهجه*، ط ۴، القاهرة: دار الشروق.
- کفافی، محمد (۱۹۷۲). *فی الادب المقارن*، بیروت: دار الشروق.
- کمیل، جوزوف (۱۳۷۷). *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- کوپ، لارنس (۱۳۸۴). *اسطوره*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- لوفلر، م. دلانشو (۱۳۶۶). *زیان رمزی قصه‌های پریوار*، تهران: توس.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۷۶). *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز.
- الباده، میرجا (۱۳۸۲). *اسطوره، رؤیا و راز*، ترجمه رؤیا منجم، چاپ سوم، تهران: نشر علم.